

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه سی و دوم ۱۳/۰۹/۹۸

موضوع: لزوم توجه به قواعد تصحیح و تضعیف روایت در پاسخگوئی به شبهات (۱۰)

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين و هو خير ناصر و معين الحمد لله و الصلاة على رسول الله و على آله آل الله لاسيما على مولانا بقیة الله واللعن الدائم على اعدائهم اعداء الله إلى يوم لقاء الله.

پرسش:

بنده خدایی می گفت: خیلی با آقای عابدینی حرف زدم، گفتم اگر فکر می کنی حق با شما هست و حرف های درست است چرا از مناظره دوری می کنی و شانه خالی می کنی؟ گفته من برای مناظره حاضرم.

پاسخ:

بله، بنا بود ما این هفته چهارشنبه بیرویم «اصفهان» و تقریباً قطعی هم کردیم و من با خودش صحبت کردم؛ ولی چون این هفته جامعه مدرسین در آنجا جلسه علمای بلاد را دارند؛ یعنی همه آقایان درگیر این جلسه هستند به این نتیجه رسیدیم که ان شاء الله چهارشنبه هفته آینده اگر مانعی پیش نیاد در آنجا در خدمت آقایان باشیم. به حول و قوه الهی ما تلاش می کنیم بحث زنده پخش بشود تا دوستانی که نیستند از طریق اینترنت برنامه را ببینند.

البته من آقای عابدینی را آدم معاند نمی دانم ایشان تصور می کند که يك برداشت های جدیدی دارد؛ یعنی يك مقدار حالت روشنفکر مآبانه به خودش گرفته است. می خواهد يك چیز جدیدی را ارائه بدهد که جوان ها خوششان بیاید. در این جا هم بنده خدا خیلی گرفتار شده!! دو، سه شب قبل بود دیدم آقای «عابدینی» در رابطه با صحبت هایی که آقای «بهرامپور» در شبکه يك کرده و سر و صدا ایجاد کرده، يك مطلب مفصلی علیه ایشان نوشته، و صوتش را هم برای من فرستاده بود.

حالا ایشان يك نظر خاصی داشت، من نمی‌خواهم بگویم نظر ایشان صحیح است یا صحیح نیست. ایشان درباره آیه شریفه:

« أَوْ تَقَطَّعَ أَيْدِيَهُمْ وَأَزْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ »

سوره مائده (۵): آیه ۳۳

می‌گوید: عبارت «تَقَطَّعَ» با «تَقَطَّعَ» فرق دارد. واقعاً فرق هم دارد! و ایشان صحیح می‌گوید. «تَقَطَّعَ»؛ یعنی «يُقْتَلُ صَبْرًا» با شکنجه باید کشت نه به صورت عادی. خیلی‌ها علیه ایشان در فضای مجازی سر و صدا ایجاد کردند. حتی من دیدم دیروز «قاضی زاده» هم يك مقاله مفصلی علیه ایشان نوشته است.

ایشان می‌گوید برداشت من این است، ایشان واقعاً مفسر قرآن است و الحق و الانصاف در تفسیر قرآن، من ایشان را از خیلی‌ها قوی‌تر دیدم؛ یعنی واقعا در مسائل قرآنی ایشان کار کرده؛ خیلی از آقایانی که دم از تفسیر قرآن می‌زنند به پای ایشان نمی‌رسند.

حتی ترجمه‌ای که ایشان دارد، ترجمه بسیار خوبی است. من خودم معمولاً قرآنی که روی میز است و می‌خوانم، ترجمه و تفسیر مختصر ایشان است.

ترجمه ایشان خیلی رسا و ساده است؛ یعنی نیامده آیات را ترجمه تحت اللفظی کند، ترجمه آزاد کرده است. یعنی يك آیه‌ای که کلماتش در ذهن آدم است وقتی به ترجمه ایشان نگاه می‌کند می‌فهمد که هدف قرآن چیست؟ بعضی از آقایان يك طوری ترجمه می‌کنند که خود ترجمه آن‌ها، باز نیاز به ترجمه دارد.

خدا آقای «الهی قمشه‌ای» را رحمت کند ایشان در خیلی از موارد فقط آمده الفاظ را ترجمه کرده، حالا این که الفاظ با همدیگر چه ربطی دارند ایشان معین نکرده است. ترجمه ایشان خیلی پیچیده است. متأسفانه ناشرین هم به خاطر این که پول ترجمه ندهند ترجمه «الهی قمشه‌ای» را معمولاً چاپ می‌کنند.

من تقریباً دو تا ترجمه را خوب یافتم، یکی ترجمه آقای مکارم است و دیگری ترجمه آقای بهرامپور است. ترجمه‌ها ترجمه‌های روان است. می‌توانی تشخیص بدهی که مراد قرآن چیست؟ البته آقای دکتر «محمد علی رضایی اصفهانی» را هم خدا خیر بدهد ایشان می‌گفت خیلی از جاها ترجمه آقای «مکارم» را دیدم نارسا است و اشکال دارد. ایشان هم جداگانه قرآن را ترجمه کرده است. البته ترجمه ایشان تقریباً گروهی است. ولی من چون با ترجمه مختصر آقای «بهرامپور» يك مقدار مأنوس هستم از آن استفاده می‌کنم.

الان قضیه قرآنیون هم مصیبتی شده؛ هم در داخل کشور و هم در کشورهای عربی؛ اینها به جان جهان اسلام افتاده‌اند و کل احادیث و سنت را کنار گذاشته‌اند. می‌گویند ما هستیم و قرآن! هرچه قرآن گفت همان است؛ قرآن قطعی الصدور است و سنت ظنی الصدور است. و:

(إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا)

(در حالی که) گمان، هرگز انسان را از حق بی‌نیاز نمی‌سازد (و به حق نمی‌رساند)!

سوره یونس (۱۰): آیه ۳۶

شعار این‌ها این‌طوری شده است.

پرسش:

اخباری‌ها موضعشان نسبت به اینها چگونه است؟

پاسخ:

اخباری‌ها مخالف این‌ها هستند، اخباری‌ها خیلی کم هستند و الان کمرنگ هستند. يك تعدادی در طرف‌های «اردبیل» هستند. يك مقدار هم شنیدم طرف‌های «اهواز و آبادان» هستند؛ ولی قرآنیون الان در حال رشد هستند و تبلیغات زیادی هم دارند می‌کنند.

پرسش:

آیا سنت به طور مطلق «ظنی الصدور» است؟

پاسخ:

سنت اگر مستفیض بشود اطمینان عقلایی می آورد، و اگر به تواتر برسد قطعی می شود. خود آقای «عابدینی» هم در رابطه با مسئله «انسداد کبیر» یک حرف‌های دارد، البته مطلبش را هم ظاهراً از آقای «شبییری زنجانی» گرفته است. که آیا واقعا قائل به انسداد کبیر باشیم و یا نباشیم؟ آن‌ها یک سری حرف‌های دارند.

دوستان یک مقدار حضور ذهن داشته باشند که این جریان «قرآنیون»، الان دارند در حوزه چه در «قم» چه در «مشهد» و چه در «اصفهان» و در جاهای دیگر فعالیت می کنند. این‌ها دارند ریشه کل سنت را می زنند. و حال آن‌که اگر بنا باشد سنت زده بشود خیلی از آیات قرآن را باید کنار بگذارند.

وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ

و ما این ذکر [= قرآن] را بر تو نازل کردیم، تا آنچه به سوی مردم نازل شده است برای آنها روشن سازی.

سوره نحل (۱۶) : آیه ۴۴

نمی گوید: «لتقرأ للناس و یا لتتلو للناس»! یا می فرماید:

هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ

قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ

و کسی است که در میان جمعیت درس نخوانده رسولي از خودشان برانگیخت که آیاتش را بر آنها می‌خواند و آنها را تزکیه می‌کند و به آنان کتاب (قرآن) و حکمت می‌آموزد هر چند پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند!

سوره جمعه (۶۲): آیه ۲

«يَتْلُو عَلَيْهِمْ» يك شیء است و «وَيَعْلَمُهُمْ» يك شیء دیگری است. اگر بنا باشد نبی مکرم فقط وظیفه‌اش ابلاغ محض باشد. دیگر «يَعْلَمُهُمْ» معنا ندارد. پیغمبر هم که درس قرآن برای مردم عرب نگذاشته بود آی مردم بیایید من قرآن برایتان تدریس کنم!!

آنها همه‌شان عرب بودند و مشخص است عبارت «يَعْلَمُهُمْ» يك چیزی فراتر از «يَتْلُو عَلَيْهِمْ» است. شاید بیش از ۳۰ آیه در این مورد است.

مرحوم «آیت الله بروجردی» در اول کتاب «جامع احادیث الشیعه» تمام این آیات را مطرح کرده. من دیدم کتاب‌هایی هم که اهل سنت در رابطه با حجیت سنت نوشته‌اند خیلی قوی‌تر از شیعه است، و خوب و زیبا کار کردند.

گرچه در آن قسمت که «عُمَر» می‌گوید «حسبنا کتاب الله»، اهل سنت در آن جا گیر افتادند؛ این‌ها سه، چهار تا معضل دارند، نمی‌دانند چطوری آنها را حل بکنند. یکی قضیه «حسبنا کتاب الله» است. دوم قضیه احراق سنت توسط «ابوبکر» است و سوم ممانعت از نقل سنت توسط «عمر» است. در این قضایا مانده‌اند چه کار بکنند!!

البته ادله قرآنیون اهل سنت، قوی‌تر از قرآنیون شیعه است، چون آنها حداقل چهار تا دلیل محکمه پسندی از قول خلفاء دارند؛ ولی شیعه هیچ دلیلی ندارد. و اهل بیت (علیهم السلام) هم، خودشان را مبین و مفسر قرآن می‌دانند.

بر خلاف اهل سنت که فقط پیغمبر را دارند و پیغمبر هم به قولی وظیفه‌اش فقط خواندن قرآن بوده و قرآن را هم نتوانست جمع کند!! در ۲۳ سال فقط قرآن را خواند و قرآن در سینه‌های مردم بود و در لابلای برگ کاغذ و ... بوده. بعضی از این آیات را هم که روی برگ درخت نوشته بودند، خانم عایشه هم آن را زیر لحاف و متکایش گذاشته بود، «بُر» آمد آن آیات را خورد!!! حالا آن «بُر» چقدر متبرک شده که آیه قرآن در شکمش رفته و گوشتش چه گوشت متبرکی خواهد شد!!

پرسش:

آیا آیه:

(وَيُثْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ)

...بدنبال آن، شهادی از سوی او می‌باشد

سوره هود (۱۱): آیه ۱۷

دلیلی بر خلافت صریح امام امیرالمؤمنین نیست؟

پاسخ:

این‌گونه آیات، فضیلت است نه دلیلی بر امامت! دلیل بر امامت همان سه، چهار تا آیه صریح است مانند آیات:

(إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ)

سرپرست و ولی شما، تنها خداست و پیامبر او و آنها که ایمان آورده‌اند؛ همانها که نماز را برپا می‌دارند، و

در حال رکوع، زکات می‌دهند.

سوره مائده (۵): آیه ۵۵

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ

ای پیامبر! آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است، کاملاً (به مردم) برسان! و اگر نکنی، رسالت او را انجام نداده‌ای! خداوند تو را از (خطرات احتمالی) مردم، نگاه می‌دارد؛ و خداوند، جمعیت کافران (لجوج) را هدایت نمی‌کند.

سوره مائده (۵): آیه ۶۷

(...الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا)

امروز، دین شما را کامل کردم؛ و نعمت خود را بر شما تمام نمودم؛ و اسلام را به عنوان آیین (جاودان) شما پذیرفتم!

سوره مائده (۵): آیه ۳

همچنین می‌شود از آیه «تطهیر» و آیه «مباهله» هم با دلالت تضمینی و یا التزامی استفاده کرد؛ ولی صراحتاً این سه تا آیه است که خیلی صریح است. همچنین آیه:

(أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ)

اطاعت کنید خدا را! و اطاعت کنید پیامبر خدا و اولو الأمر [= اوصیای پیامبر] را!

سوره نساء (۴) آیه ۵۹

مجموعاً پنج شش تا آیه بیشتر نیست، اگر ما روی این آیات خوب کار کنیم به نتیجه مطلوب خودمان خواهیم رسید. دیگر عمده حرف‌ها روی همین پنج شش تا آیه است. آیه «ولایت، اکمال، ابلاغ، تطهیر، مباهله»؛ البته آیه «انذار» هم می‌تواند شأن نزول را معین کند.

(وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ)

و خویشاوندان نزدیکت را انذار کن!

سوره شعراء (۲۶): آیه ۲۱۴

شأن نزولی که برای این آیه آورده‌اند می‌تواند کمک کار باشد؛ ولی همین سه تا آیه صریح است و آیه «مباهله و تطهیر» هم به دلالت تضمینی و یا التزامی بر امامت و ولایت امیرالمؤمنین دلالت می‌کند.

پرسش:

در مورد «شأن نزول» آیات، کتاب معتبر معرفی بکنید.

پاسخ:

در اهل سنت کتاب «اسباب النزول» نوشته «أبو الحسن علي بن أحمد الواحدي» است که مفصل قضایا را آورده است، در شیعه هم دو تا کتاب داریم: «نور الثقلین» و «البرهان»!

پرسش:

تفسیر «مجمع البیان» هم شأن نزول دارد.

پاسخ:

«مجمع البیان» خیلی کم آورده، فقط ابتدای کار را مختصر شرح داده است. «مجمع البیان» تلخیص «تبیان» – شیخ طوسی» است. ایشان آمده بعض از مطالب را افزوده، تلخیص کرده و در بعضی از قسمت‌ها اضافه کرده است. مرحوم «طبرسی» چیزی فراتر از «شیخ طوسی» به آن شکل ندارد.

اما کتاب‌های «نور الثقلین و البرهان» هر آیه‌ای را که می‌آورند کل روایاتی که در شأن نزول آیه است را مفصل بحث می‌کنند. و روایاتش هم سند دارد، مثل کتاب «کافی»! «کافی» روایاتش چطوری است؟ ما «صحاح»

داریم و «ضعاف» داریم. «نحن ابناء السند». باید بررسی کنیم هرکدام سندش درست بود قبول می‌کنیم و اگر سندش درست نبود قبول نمی‌کنیم.

پرسش:

آیه «تطهیر» از نظر تمسک به خود قرآن دلالت بر امامت اهل بیت ندارد و دلالت آن توسط روایتی است که می‌گوید وقتی این آیه نازل شد پیامبر هر روز می‌رفت به فاطمه زهرا سلام می‌داد.

پاسخ:

ببینید آیه: (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ...); هم این طوری است. به کمک سنت بر امامت امیرالمؤمنین دلالت دارد. آیه: (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ...); هم همین طوری است. آیه: (يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ...); هم همین طور است.

یعنی اگر شما سنت را کنار بگذارید هیچ ندارید، شما در مورد آیه «افک» هم اگر سنت را کنار بگذارید نمی‌توانید ثابت کنید که مربوط به قضیه عایشه است.

آغاز بحث...

بحث ما در رابطه با قواعد رجالی بود، عرض کردیم اگر ما بخواهیم در بحث وارد بشویم چه در تفسیر و چه در کلام، و هر بحث دیگر، باید روایات را در کنار رجال مورد توجه قرار بدهیم. یعنی هرکجا که بحث حدیث وارد شده بحث رجال هم دوشادوش حدیث وارد شده است. و ما نمی‌توانیم قاطعانه و یا به صورت اطمینان عقلایی، متن يك حدیث را به امام نسبت بدهیم مگر بعد از این که یقین کنیم که راویان حدیث هم ثقه هستند.

ما چهار تا از قواعد را آوردیم. قاعده پنجم که آخرین قاعده است در رابطه با مشایخ الثقات است. یعنی در رابطه با مشایخی که جز ثقات از او نقل روایت نکرده‌اند و توثیقی در کتاب‌های رجالی نیامده است.

«ذهبی» در این زمینه می‌گوید:

«والجمهور علی أن من كان من المشايخ قد روى عنه جماعة ولم يأت بما ينكر عليه أن حديثه صحيح»

جمهور اهل سنت بر این عقیده هستند اگر یک نفر از مشایخ که توثیق ندارد، جماعتی از ثقات از او نقل

روایت کرده باشند و یک روایت منکر هم نداشته باشد این حدیثش صحیح است!

میزان الاعتدال في نقد الرجال؛ اسم المؤلف: شمس الدين محمد بن أحمد الذهبي الوفاة: ٧٤٨، دار النشر: دار

الكتب العلمية - بيروت - ١٩٩٥ ، الطبعة: الأولى، تحقيق: الشيخ علي محمد معوض والشيخ عادل أحمد

عبدالموجود، ج ٦، ص ٦

البته عزیزان دقت کنند این عبارت «ولم يأت بما ينكر عليه» یک معمای است که آقایان در آن گیر افتادند،

خیلی از احادیثی که در امامت امیرالمؤمنین یا فضیلت امیرالمؤمنین است و این آقایان می‌خواهند رد کنند،

می‌گویند «الحديث مُنكَر» یا «فلانی» حدیث «مُنكَر» نقل می‌کند و حال آن‌که این‌ها اگر بخواهند بحث منکر را

ملاک قرار بدهند خیلی از جاها گیر می‌افتند.

«ذهبی» در «میزان الاعتدال» می‌گوید:

«ما كل من روى المناكير يضعف»

این‌طوری نیست هر کس حدیث منکری نقل کرد ما تضعیفش کنیم!

میزان الاعتدال في نقد الرجال؛ اسم المؤلف: شمس الدين محمد بن أحمد الذهبي الوفاة: ٧٤٨، دار النشر: دار

الكتب العلمية - بيروت - ١٩٩٥ ، الطبعة: الأولى، تحقيق: الشيخ علي محمد معوض والشيخ عادل أحمد

عبدالموجود، ج ١، ص ٢٥٩

پس نقل روایت مُنكَر دلیل بر ضعف راوی نیست!

پرسش:

بین «منکر الحدیث» با «روی المناکر» فرقی نیست؟

پاسخ:

از نظر ما بین «منکر الحدیث» با «روی المناکر» هیچ فرقی نمی‌کند، چه «منکر الحدیث» و چه «روی المناکر» بگوید. «منکر الحدیث» یعنی «کلما حدَّثَهُ منکر»!

«ابن حجر» هم می‌گوید:

«فلو كان كل من روی شيئاً منكرًا استحق ان يذكر في الضعفاء لما سلم من المحدثين أحد»

لسان المیزان؛ اسم المؤلف: أحمد بن علي بن حجر أبو الفضل العسقلاني الشافعي الوفاة: ٨٥٢، دار النشر:

مؤسسة الأعلمي للمطبوعات - بيروت - ١٤٠٦ - ١٩٨٦، الطبعة: الثالثة، تحقيق: دائرة المعارف النظامية - الهند -

ج ٢، ص ٣٠٧

ایشان در اینجا سنگ تمام گذاشته، می‌گوید: اگر بنا باشد هر کس حدیث منکر نقل کرد این را کنار بگذاریم از

محدثین مان کسی سالم نمی‌ماند یعنی: «ما من محدث الا و له حدیث منکر»

ما این‌ها را برای این بیان می‌کنیم که فردا به یک روایتی در فضائل اهل بیت (علیهم السلام) بر می‌خوریم که

امثال «ذهبی» و «ابن تیمیه» از منکر الحدیث چماقی درست می‌کنند و روایت فضائل را از کار می‌اندازند و رد

می‌کنند.

البته اگر منکر به راوی برگردد، آن بحث دیگری است و دنیای دیگری دارد. ولی اگر منکر به حدیث برگردد، این

مورد بحث ما هست.

دوستان دقت کنند که در روایات فضائل، ملاک «حدیث منکر» قلب آقای «ذهبی» است! می‌گویید هر روایتی را که قلب من قبول نکند منکر است!! و همچنین از نظر آقای «ابن تیمیه»! اگر روایتی بر خلاف عقائد خودشان باشد منکر می‌شود!!

مثلاً در روایتی، رسول اکرم فرمود:

«يَا عَلِيُّ، أَنْتَ سَيِّدٌ فِي الدُّنْيَا، سَيِّدٌ فِي الْآخِرَةِ، حَبِيبُكَ حَبِيبِي، وَحَبِيبِي حَبِيبُ اللَّهِ، وَعَدُوُّكَ عَدُوِّي، وَعَدُوِّي عَدُوُّ اللَّهِ»

المستدرک علی الصحیحین، اسم المؤلف: محمد بن عبدالله أبو عبدالله الحاكم النيسابوري، دار النشر: دار الكتب العلمية - بيروت - ١٤١١هـ - ١٩٩٠م، الطبعة: الأولى، تحقيق: مصطفى عبد القادر عطا؛ ج ٣، ص ١٣٨، ح ٤٦٤٠

هر کس این روایت را نقل کرده گفته صحیح است. «حاکم نیشابوری» هم بعد از نقل روایت می‌گوید: «صَحِيحٌ عَلَى شَرْطِ الشَّيْخَيْنِ»؛ ولی «ذهبی» در «میزان الاعتدال» می‌گوید:

«يشهد القلب انه باطل»

میزان الاعتدال في نقد الرجال؛ اسم المؤلف: شمس الدين محمد بن أحمد الذهبي الوفاة: ٧٤٨، دار النشر: دار الكتب العلمية - بيروت - ١٩٩٥، الطبعة: الأولى، تحقيق: الشيخ علي محمد معوض والشيخ عادل أحمد عبدالموجود، ج ١، ص ٢١٣

دلیلی هم بر بطلان روایت ندارد! البته اگر این در رابطه با ابوبکر و عمر یا در مورد هر یک از صحابه بود می‌گفت صد در صد صحیح است! چون معتقد هستند

«كل الصحابة مُعَدَّل من عند الله»

تعدیل صحابه توسط خدا صورت گرفته، وقتی تعدیل صحابه توسط خدا صورت گرفت پس «عدو الصحابه» می‌شود «عدو الله»! ولی در رابطه با امیرالمؤمنین به این مشکل بر می‌خورند که «عایشه» و «طلحه» و «زبیر» و

«معاویه» که در جنگ جمل و جنگ صفین در صف مقابل قرار گرفته‌اند و این هم مصداق اتمّ عداوت است؛ اگر «یا علی عدوک عدوالله» باشد، تیرش «طلحه»، «زبیر»، «عایشه»، «معاویه» و «عمرو عاص» را می‌گیرد و لذا آقای «ذهبی» چون با عقیده‌اش تطبیق نمی‌کند می‌گوید:

«یشهد القلب انه باطل»

یعنی در این حد! نمی‌گوید ضعیف است، می‌گوید این باطل است؛ چرا باطل است؟ چون تعدادی از صحابه مثل «طلحه» و «زبیر» و... زیر سوال می‌روند.

دنیای خیلی عجیبی است. در این‌جا آدم نمی‌تواند مظلومیت حضرت امیر را لمس کند، من یک نواری از مرحوم «علام امینی» در «شیراز» دیدم که یک دهه منبر رفته بود، شب آخر می‌گوید: "آی مردم، من از خدا یک حاجت خواستم، به اندازه اول تا آخر دنیا به من عمر بدهد بنشینم برای مظلومیت علی گریه کنم!"

در هر صورت...

«ذهبی» می‌گوید:

«والجمهور علی أن من كان من المشايخ قد روی عنه جماعة ولم یأت بما ینکر علیه أن حدیثه صحیح»

جمهور اهل سنت بر این عقیده هستند اگر یک نفر از مشایخ که توثیق ندارد، جماعتی از ثقات از او نقل روایت کرده باشند و یک روایت منکر هم نداشته باشد این حدیثش صحیح است!

میزان الاعتدال فی نقد الرجال؛ اسم المؤلف: شمس الدین محمد بن أحمد الذهبي الوفاة: ۷۴۸، دار النشر: دار

الکتب العلمیة - بیروت - ۱۹۹۵، الطبعة: الأولى، تحقیق: الشیخ علی محمد معوض والشیخ عادل أحمد

عبدال موجود، ج ۶، ص ۶

ما در رابطه با کارهای «رجالی» در منابع اهل سنت اگر بخواهیم خیلی ساندویچی کار کنیم باید سراغ افراد شاخص اینها برویم. چون اینها شاید ده برابر ما کتاب رجالی دارند، از میان اینها سه نفر شاخص هستند؛ اگر

ما نظر این سه نفر را در مورد یک راوی یا در یک حدیث ببینیم تقریباً به قول معروف، مظنه دست ما می‌آید، این افراد: «ذهبی»، «ابن حجر» و «البانی» هستند.

این سه تا اگر نسبت به یک راوی نظر دادند تقریباً می‌شود گفت همه چیز به دستمان است و اضافه، این‌ها جزء متأخرین هستند؛ «ذهبی» متوفای ۷۴۸ است، «ابن حجر» متوفای ۸۵۲، و «البانی» متوفای ۱۴۲۰ است. این‌ها هر آن‌چه را که قبلی‌ها درباره یک راوی گفتند را در یک جا جمع کردند.

در میان اینها، «البانی» خدمتی که به وهابیت کرد هیچ کس نکرده است. «البانی» یک اعجوبه‌ای بوده؛ خدا آقای «سقاف» را حفظ کند، کل تناقضات «البانی» را در یک جلد به خوبی جمع کرده است.

«البانی» هم می‌گوید:

«نعم يمكن أن تقبل روايته إذا روى عنه جمع من الثقات ولم يتبين في حديثه ما ينكر عليه وعلى هذا عمل المتأخرين من الحفاظ كابن كثير والعراقي والعسقلاني وغيرهم»

تمام المنة في التعليق على فقه السنة، المؤلف: الباني، محمد ناصر (متوفای ۱۴۲۰هـ)، ناشر: المكتبة الإسلامية، دار

الرأية للنشر، الطبعة: الثالثة - ۱۴۰۹هـ، ص ۲۰

در حقیقت ما پنج قاعده‌ای که این‌جا آوردیم به این جهت است که عمده قواعد رجالی اهل سنت در مقام عمل و به صورت کاربردی به این پنج مورد بر می‌گردد. بعد از این که این مرحله تمام شد، ما برای پیاده کردن بعضی از مسائل وارد عمل می‌شویم.

مرحله بعدی؛

«التعرف على حال الرواة من كلمات علماء الجرح»

است. یعنی اگر ما بخواهیم یک سندی را بررسی کنیم که آیا این روایت صحیح است یا صحیح نیست، اولین راهش این است که ما روی تک تک راویان بحث کنیم ببینیم علمای رجال اهل سنت در مورد راویان فلان حدیث چه دارند؟

اگر روایتی ده راوی هم داشت، تک تک ده نفر را ما باید ببینیم علمای رجال، درباره اش چه گفتند؟ برای این کار باید به کتابهای «تراجم» و «رجال» اهل سنت مراجعه کنیم.

فرق بین «تراجم» با «رجال» این است که «رجال» به آن دسته از راویانی می گویند که «لَهُ رَوایَةٌ فِی الْکُتُبِ الْحَدِیثِیَّةِ»؛ و «تراجم»، آن شخصیت‌هایی است که در جامعه اسلامی، دارای شخصیت اجتماعی بودند؛ «سواءَ کَانَ لَهُمْ رَوایَةٌ اَوْ لَمْ یکن لَهُ رَوایَةٌ»!

در کتابهای «تراجم»، مشخصات همه علمایشان مطرح می شود. به طور مثال «ذهبی» در «سیر اعلام النبلاء»، هم تمام روایات را آورده و هم شخصیت‌های علمی‌شان را آورده است. ولی «تهذیب الکمال مزی»، یا «ابن حجر عسقلانی» در «تهذیب التهذیب» فقط روایات را مطرح کرده اند و کاری به این که شخصیت‌های اجتماعی آنها چه بوده و چه نبوده، ندارند.

اینها «کُلُّ مَنْ لَهُ رَوایَةٌ فِی الصَّحاحِ السَّتَةِ» را ترجمه کرده اند، «سواءَ کَانَ لَهُ شَخْصِیَّةٌ اِجْتِمَاعِیَّةٌ اَوْ لَآءِ»

در شیعه هم به این شکل است، ما کتاب‌های «رجالی» داریم و کتاب‌های «تراجم» داریم. کتب «رجالی» ما، فهرست «شیخ طوسی»، «رجال شیخ طوسی»، «فهرست نجاشی» هست. و کتب «تراجم» ما، مثل «اعیان الشیعه» مرحوم «سید محسن امین»!

بعد از اینکه کتب تراجم و رجال دیده شده، و اقوال آنها در ضعف یا توثیق راوی مشاهده شد، با بررسی دقیق، یک طرف ترجیح داده می شود. یا فلان راوی ضعیف یا ثقة! مثلاً یک راوی را «ذهبی» توثیق می کند و «ابن حجر» تضعیف می کند، آن جا باید ببینیم واقعاً جنبه توثیقش قوی است یا جنبه تضعیفش قوی است.

«واذا كان الجرح مجملا غير مفصل قدمت التعديل...»

که ما در قاعده چهارم این را بحث کردیم.

یک نکته مهم اینکه:

«واذا كان الراوي ممن احتج به البخاری او مسلم»

در این مورد هم، آقایان یک قاعده خاصی دارند که اگر یک راوی در سند «صحيح بخاری» و «صحيح مسلم» باشد این دیگر «جاز القنطره» است. دیگر پل‌های رجالی را رد کرده و دیگر لازم نیست ما سراغ کتاب‌های رجالی آقایان برویم و شرح حال او را بررسی کنیم.

حتی آقای «البانی» تعبیر خیلی مفصلی در رابطه با «روایات بخاری» دارد و می‌گوید: "هر کسی که «بخاری» یا «مسلم» از او نقل روایت کرده باشند ما به هیچ وجه نمی‌توانیم این‌ها را رد کنیم."

حداقلش من بیش از سی، چهل مورد از «البانی» پیدا کردم که ایشان می‌گوید همه این روایات ثقه هستند برای این‌که ما در «صحيح بخاری» یا «صحيح مسلم» از این‌ها روایت داریم.

نکته دیگر این است که دوستان توجه داشته باشند بهترین راه در این زمینه این است که ما به کتاب «ابن حجر عسقلانی» به نام «تقريب التهذيب» مراجعه کنیم.

آقای «مزی» در کتاب «تهذيب الكمال» که ۳۵ جلد است کل روایات را آورد «ما مِنْ رَظِبٍ وَلَا يَابِسٍ» نسبت به راوی را ذکر کرده است. این‌که مشایخ او چه کسانی هستند، تلامیذش چه کسانی هستند، همه را آورده؛ «ابن حجر» این ۳۵ جلد را در دوازده جلد خلاصه کرد و اسمش را «تهذيب التهذيب» گذاشت؛ یعنی «تهذيب تهذيب الكمال»!

بعد دید دوازده جلد هم زیاد است تنبل‌ها فراوان هستند و نمی‌توانند ۱۲ جلد را مطالعه کنند آمد یک جلد به نام «تقریب التهذیب» نوشت. که البته این کتاب اخیراً در دو جلد چاپ شده است. یعنی آمده این را خیلی ساندویچی و کپسولی کرده است و راوی را در یک سطر آورده که این آقا ثقه است یا ثقه نیست، ضعیف است یا ضعیف نیست!

آدم به راحتی نگاه می‌کند و به مقصودش می‌رسد. اقوالی که یکی گفته ضعیف است و یکی گفته ثقه است این‌ها را کنار گذاشته و هر چه که نظر شخصی‌اش از اقوال بوده را جمع کرده و در «تقریب التهذیب» آورده است.

برای ما، برای احتجاج با اهل سنت حرف‌های «ابن حجر» خیلی مهم است. آن‌جا که نیاز داریم یک راوی را تضعیف کنیم، به تضعیف راوی توسط ابن حجر عمل می‌کنیم، می‌خواهیم توثیق کنیم به توثیق «ابن حجر» عمل می‌کنیم.

این‌طوری نیست که هر چه او بگوید ما قبول کنیم، بلکه ما در مقام الزام خصم، آن مطلبی را که نیاز داریم از کلماتش استفاده می‌کنیم. همان‌طوری که مثلاً در روایات‌شان، صدر روایت به نفع ما است، ما به آن استدلال می‌کنیم، ذیل روایت به نفع ما است استدلال می‌کنیم و این قاعده عقلانی است.

مثلاً فرض بنده با این آقا به محکمه رفتیم، این آقا می‌گوید این عبائی که به دوش آقای «قزوینی» است مال من است، من هم می‌گویم درست است این عبا مال آقا است، ولی عبای ایشان هم مال من است.

قاضی چه کار می‌کند؟ عبای من را می‌گیرد و به این آقا می‌دهد و بعد به من می‌گوید تو برو برای ادعایت دلیل بیاور! چون تو اعتراف و اقرار کردی که این عبا مال ایشان است؛ ولی گفتی عبای این آقا مال شما است یعنی ادعا کردی باید بینه بیاوری!

ولذا ما در احادیثی که مربوط به اهل بیت است آن را که به نفع ما است و به ضرر آنها است و اعتراف کردند قبول می‌کنیم. و آن قسمتی که مال خودشان است می‌گوییم دلیل بیاور.

نکته دیگر در این جا این است قسمتی که به نفع ما است هم سنی و هم شیعه نقل کردند این در حقیقت دو قبضه می‌شود؛ ولی آن را که به نفع ما نیست خودشان نقل کردند و یک قبضه بیشتر نیست!

ولذا کلام «ابن حجر» یا «ذهبی» در کتاب‌های مختلف و یا «البانی» درباره یک روایت و یا یک راوی، برای ما کاملاً کفایت می‌کند.

بعضی وقت‌ها هم هست که ما توثیق و تضعیف راوی را در هیچ جا پیدا نمی‌کنیم، دوستان دقت کنند این نکته خیلی ظریف است. یکی از ظریف‌ترین راه‌های توثیق راوی است. راوی در هیچ کجا توثیق و تضعیف ندارد؛ ولی راوی در سند یک روایت قرار گرفته که «حاکم نیشابوری» می‌گوید روایت صحیح است. «ذهبی» می‌گوید روایت صحیح است. «البانی» می‌گوید روایت صحیح است. در اینجا تصحیح روایت، ملازم توثیق تمام روایت است! یعنی وقتی می‌گوید روایت صحیح است یعنی تمام راویانش ثقه هستند.

این هم یکی از راه‌های تثبیت وثاقت راوی است. در شیعه هم الی ماشاء الله ما داریم، بعضی از روایتی داریم که هیچ توثیقی ندارد، ولی می‌بینیم «شیخ طوسی» عمل و تصحیح کرده یا «علامه» و «محقق» عمل کردند و یا «صاحب جواهر» می‌گوید روایت صحیح است. برای ما همین شهادت این آقایان بر وثاقت تک تک راوی کفایت می‌کند!

من یک نمونه‌ای خدمت آقایان عرض کنم. در «تفسیر ابن ابی حاتم»، - «حاتم» نگوییم فاعل است ما فاعل نداریم - «تفسیر ابن ابی حاتم» روایتی را نقل می‌کند که در سندش «ربیع بن سلیمان مرادی» هست که ما باید ببینیم توثیق شده یا نه؟ «ایوب بن سوید» است این هم باید ببینیم توثیق دارد یا ندارد؟ و نیز «عقبه ابن ابی حکیم»؛ اینها نقل کرده اند:

«إنما وليكم الله قال علي ابن ابيطالب»

ما سراغ کتابهای رجالی آقایان می‌آییم می‌بینیم در مورد «ربیع بن سلیمان» «ابن حجر» می‌گوید «ثقة»! همین برای ما کفایت می‌کند. این هم در کتاب «تقریب التهذیب» است. «ذهبی» و «سبکی» هم می‌گویند «ثقة»! سه نفر را ما آوردیم که می‌گویند این آقا ثقة است.

به «ایوب بن سوید» می‌رسیم توثیق خاصی نداریم؛ ولی «ابن حجر» در یک حدیثی که «ایوب بن سوید» در سندش است می‌گوید این روایت صحیح است؛

«أحمد عن حسين بن محمد عن جرير بن جازم عن أيوب عن عكرمة عنه ورجاله ثقات»

الدراية في تخريج أحاديث الهداية؛ اسم المؤلف: أحمد بن علي بن حجر العسقلاني أبو الفضل الوفاة: ٨٥٢، دار النشر: دار المعرفة - بيروت، تحقيق: السيد عبد الله هاشم اليماني المدني، ج ٢، ص ٦١

همین تصحیح روایت برای ما کفایت می‌کند که حکم کنیم تک تک راویانش ثقة هستند. و یا «حاکم نیشابوری» در جلد ٢، روایتی را نقل می‌کند که در سندش «ایوب ابن سوید» است می‌گوید: «هذا حديث صحيح علي شرط الشيخين»!

یعنی «صحيح علي شرط الشيخين ربيع ابن سليمان ثقة، ايوب ثقة، اوضاعي ثقة، عطاء ثقة، عبید ثقة، ابن عباس ثقة»! وقتی می‌گوید روایت صحیح است یعنی تمام راویانش ثقة هستند.

ولذا ما یکی از راههایی که می‌توانیم وثاقت راوی را اثبات بکنیم این است که ببینیم این راوی در چه سندی قرار گرفته و کل حدیث را تصحیح کردند یا نه؟ تصحیح الحدیث ملازم وثاقت تمام روات است. این همه یکی از راههای آن است.

پرسش:

از میان تفاسیر اهل سنت، تفاسیری که می‌شود به آن قسم بخوری یا در پایان نامه از آن استفاده کنیم و قابل اعتماد باشد چیست؟

پاسخ:

تفسیر قابل اعتماد «تفسیر قرطبی» متوفای ۶۷۱ است که خلاصه تفسیر ۶ قرن اول اسلامی است که اینها عمدتاً قبول دارند. «تفسیر ابن کثیر دمشقی» است باز اینها عمدتاً قبول دارند مخصوصاً وهابی‌ها تفسیر «ابن کثیر» را قبول دارند.

«والسلام علیکم ورحمة الله»